**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020213**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر وجه تقدیم اماره بر استصحاب بود. مرحوم آقای حاج شیخ استظهار کردند که وجه تقدیم ورود هست. بیانی که در درر وارد شده این شکلی هست که ابتدا یک مقدمه‌ای را توضیح می‌دهند که علم می‌تواند طریقی باشد و می‌تواند صفتی باشد. علم طریقی یعنی علم، یعنی آن چیزی که در موضوع دلیل اخذ شده جامع بین علم و سایر طرق معتبره است. علم صفتی این هست که نه آن چیزی که در مورد آن اخذ شده علم بما له من الخصوصیة التامة المانع عن النقیض، طریق تام موضوع است. ایشان می‌فرمایند همچنان که علم این تقسیم را دارد، شک هم که مقابلش هست دو قسم داریم. شک طریقی و شک صفتی. شک طریقی یعنی طریق ما نداشته باشیم. شک صفتی یعنی علم تعبدی چیز نداشته باشیم همین مقدار که تردد داشته باشیم صفت ترددی که قائم به نفس هست وجود داشته باشد این مقدار کافی هست برای این که شک صفتی وجود داشته باشد، خب این مقدمه. بعد می‌فرمایند که استظهار ایشان این هست که در ادلۀ استصحاب شک به معنای شک طریقی و علم به معنای علم طریقی اخذ شده. ولی آن شکی که عقلا در موضوع اماره معتبر هست آن شک به معنای شک طریقی نیست بلکه شک صفتی است. نتیجه این بحث این می‌شود که با بودن طریق دیگر استصحاب جاری نمی‌شود چون شک طریقی وجود ندارد و نمی‌شود هم اینجا گفتش که شما استصحاب را جاری کنید و با جریان استصحاب جلوی اماره را بگیرید، چون اماره موضوعش موجود است، وجهی ندارد که ما از اماره رفع ید کنیم. به خاطر استصحاب نمی‌توانید از اماره رفع ید کنید. چون استصحاب موضوعش معلوم نیست هنوز موجود باشد، ولی استصحاب موضوعش موجود است بنابراین باید اماره را اخذ کنید استصحاب را کنار بگذارید. به تعبیر دیگر در اماره عدم اخذش باید تخصیصاً باشد. ولی در استصحاب عدم اخذش می‌تواند تخصص باشد، یعنی دوران امر بین تخصیص و تخصص هست، اصالة الظهور اماره را می‌گیرد، این اصالة الظهور اقتضا می‌کند که اماره حجت باشد، اماره که حجت شد دیگر آن عدم الحجة که در موضوع استصحاب اخذ شده بود این تحقق ندارد. این مطلب.

حالا صحبت سر این هست که به چه دلیل شک در ادلۀ استصحاب با شک در ادلۀ اماره متفاوت است؟ شک در ادلۀ استصحاب به معنای عدم الطریق است، در ادلۀ اماره به معنای عدم العلم است. این چرا؟ شک را چرا در ادلۀ استصحاب طریقی می‌گیرید، در ادلۀ اماره صفتی می‌گیرید؟ تعبیر ایشان را می‌خوانم، من نفهمیدم ایشان چی می‌خواهند بفرمایند. این تعبیری که اینجا هست یک جوری است. ایشان می‌فرمایند که، البته دو تا بیان دارند. یک بیان این هست، حالا یکی یکی بیاناتشان را، بیان اوّل واضح است چی می‌خواهند بگویند ولی حالا خیلی هم رویش تکیه نمی‌کنم.

«و الذي يدل‏ على‏ ذلك‏- مضافا» بر این که شک در ادلۀ اماره صفتی است و در ادلۀ استصحاب طریقی است.

«مضافا الى انه لا يبعد دعوى ظهور العلم المأخوذ في الموضوع في كونه على نحو الطريقية عند العرف» این یک.

دو. «ان الاصول العملية و الطرق المعتبرة تشتركان في كونهما احكاما ظاهرية للشاك في الواقع، اذ لا يعقل جعل الطريق الى الواقع للقاطع به، سواء كان قطعه موافقا لمؤدى الطريق ام مخالفا، فالاحكام الظاهرية سواء كانت من سنخ الطرق ام من سنخ الاصول مجعولة ما دام المكلف شاكا،»

شک در تمام ادلۀ احکام ظاهریه اخذ شده، حالا چه آن احکام ظاهریۀ به لسان اماره جعل شده باشد چه به لسان اصل عملی.

«و حينئذ نقول: ان تعليق الشارع الحكم على الشك و جعله ما دام كونه باقيا فيما يسمى بالاصول العملية» بعد دارد «و عدمه كذلك فيما يسمى بالطرق مع كونها ايضا احكاما متعلقة بالشك و دائمة بدوامه دليل على ان الشك المذكور في الاصول العملية غير الشك اللازم عقلا في الاحكام الظاهرية، و مغايرتهما بان يراد من الشك المأخوذ في الاصول عدم الطريق، و يكون الشك اللازم في الطرق الشرعية عقلا و لم يذكر في الدليل هو صفة التردد،»

من اینجوری می‌خواهم از عبارت بفهمم حالا، ایشان می‌گویند که بین اصل عملیه و اماره یک تفاوت هست. همۀ اینها ثبوتاً شک در موضوعش اخذ شده، ولی اثباتاً در اماره شک در موضوع دلیل اخذ نشده، یعنی در اصول عملیه شک اثباتاً اخذ شده. ایشان می‌گوید چرا در اصول عملیه شک را اخذ کرده در لسان دلیل در اماره اخذ نکرده؟ می‌گوید این که شک را اخذ کرده معنایش این است که یک معنای جدیدی از شک را شارع می‌خواهد معتبر کند. آن معنایی که قدر متیقن و مقوِّم حکم ظاهری هست آن را نمی‌خواهد بگوید، یک مطلب جدیدی را می‌خواهد بیان کند.

**شاگرد:** خودمان می‌فهمیم

**استاد:** کأنّ از آن شکی که قوام حکم ظاهری به آن هست آن نیاز به بیان نداشته. این که شک را در اصل ملی ذکر کرده معنایش این است که یک چیز جدیدی، یک معنای جدیدی از شک را می‌خواهد مطرح کند. عرف با توجه به این نکته می‌فهمد که مراد از شک در ادلۀ اصول عملیه شک طریقی هست نه شک صفتی. این عبارتی هست که اینجور در اینجا هست. البته ظاهراً عبارت اینقدر اندماج داشته که مرحوم آقای اراکی اصلاً عبارت را اینجور که ما الآن توضیح دادیم نفهمیدند. روی همین جهت این را نپذیرفتند. ایشان در حاشیه‌ای که اینجا از آقای اراکی مندرج شده، ایشان در حاشیه می‌گویند که نه اینجا باید حکومت قائل بشویم ورود درست نیست، آن تقریب حکومت را کار ندارم، اما تقریب ورود را که می‌خواهد بیان کند که درست نیست این هست، صفحۀ ۶۲۳، حاشیه، حاشیه ۴ سطر که پایین برویم می‌گوید: «و اما احتمال كون الموضوع في‏ الأمارة هو الشك‏ الصفتي و في الاصل عدم الطريق- كما هو مبنى اشكال المتن- ففي غاية الضعف، اذ كما لا يحتاج واجد الطريق الى الواقع الى جعل دستور ظاهري لاجل الواقع بلسان الاصل كذلك لا يحتاج الى ذلك بلسان الامارة، من غير فرق بينهما،»

یک همچین اشکالی را اینجا مطرح کرده. آن تقریبی که ما ذکر می‌کردیم این اشکال اصلاً ربطی به آن تقریب ندارد. این چه ربطی به آن تقریب دارد؟ کأنّ ایشان تصور کرده مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید که کسی که طریق دارد دیگر اصل عملی نمی‌خواهد. این کاشف از این هست که در اصل عملی موضوع عدم علم بما هو طریقٌ هست. چون وقتی کسی طریق داشته باشد دیگر اصل عملی نمی‌خواهد. جواب ایشان این هست کسی که اصل عملی هم داشته باشد طریق نمی‌خواهد، چرا این شکلی می‌بینید؟ هر یک از اینها فعلیت داشته باشد نیاز به دیگری نیست. یعنی هر دوی اینها به خاطر این هست که مشکل تحیّری که در اثر شک در واقع هست برطرف کند. این تحیّر اگر با جعل طریق حل شده باشد بنابراین با وجود طریق نیازی به اصل عملی نداریم این تحیّر می‌تواند با جعل اصل عملی هم حل بشود. بنابراین با وجود اصل عملی ما نیاز به طریق نداریم. چه فرق هست بین این که ایشان اینجوری عبارت را فهمیده. ولی ظاهراً ایشان مرادشان این نیست. این از جاهایی هست که خیلی عبارت مندمج است چی می‌خواهند ایشان بگویند، این اندماج باعث شده که، حالا من هم خیلی مطمئن نیستم که ایشان این تقریبی که من عرض می‌کنم را می‌خواهند بگویند، ولی در مجموع عبارت‌های ایشان این استفاده می‌شود که ایشان تکیه‌شان روی این هست که در لسان دلیل در اصل عملی شک اخذ شده در اماره در لسان دلیل شک اخذ نشده. در همین جا، ۲، ۳ بار تأکید می‌کنند، می‌گویند تعلیق الشارع علی الحکم علی الشک. می‌گویند در فیما یسمی بالاصول العملیة شارع حکم بر شک تعلیق کرده. ولی فیما یسمی بالطریق عدم تعلیق شارع است. این عدم تعلیق یعنی عدم تعلیق به اخذ ظاهر دلیل دیگر. چون قبلاً تأکید کرده که به هر حال در همۀ اینها در مقام ثبوت آن شک به معنای جامعش یعنی شک فی الجمله که تردد در واقع باشد امثال آنها آن معتبر است، ادامه هم دارد:

«مع‏ كونه‏ أيضا أحكاماً متعلقة بالشك و دائمة بدوامه دليل على ان الشك المذكور في الأصول العملية غير الشك اللازم عقلا في الطرق الشرعية و مغايرهما بان يراد من الشك المأخوذ في الأصول عدم الطريق و يكون الشك اللازم في الطرق الشرعية عقلا و لم يذكر الدليل» باز هم یک لم یذکر الدلیل را رویش تکیه می‌کند «هو صفة التردد» یعنی فارق اینها را در این می‌داند که شک در لسان دلیل در مورد امارات اخذ نشده پس همان معنای اصلی شک را که مقوِّم اصلاً حکم ظاهری است، اینکه واقع مجهول باشد نسبت به واقع علم وجدانی صد درصدی نباشد مراد آن هست. ولی شکی که در بحث اصول عملیه هست این یک معنای دیگری دارد.

عرض کنم خدمت شما حالا این که آیا واقعاً عرف همین مقدار کافی هست برای این که شک در اصول عملیه را به معنای شک طریقی بگیرد خیلی روشن نیست، بالأخره اوّلاً این که این را در لسان دلیل اخذ می‌کند به دلیل این که تکیه‌اش بر این که این حکم شک است، کأنّ در اماره می‌خواهد بگوید شما واقع را دارید، اماره چون یک نوع به هر حال تتمیم کشفی در آن هست، حالا این را توضیح می‌دهم. اماره بالأخره یک تنزیل، یا تنزیل الشک منزلة العلم است، یا تنزیل مؤدّا منزلة الواقع هست. یک همچین تنزیلی در اینجا وجود دارد، اینجا متناسب نیست که در لسان دلیل شک را اخذ کند، کأنّ از اوّل شما می‌گویید شک ندارید می‌خواهید بگوید، شما شک ندارید، شما اینها. بنابراین فرق بین اماره و اصل عملی نه به جهت این است که در اصل عملی می‌خواهد یک معنای جدیدی، ظهور در این ندارد که در اصل عملی می‌خواهد معنای جدیدی برای شک ارائه بدهد. در اماره هست که شک اخذ نکردند آن نکته داشته. چون اگر می‌خواست اخذ بکند با این که می‌خواهد بگوید شما شک ندارید یک نوع تهافت ظاهریه کأنّ پیش می‌آمد. گاهی اوقات شما می‌گویید ایها الشاک انت لست بشاکٍّ. یک موقعی از اوّل نمی‌گوید ایها الشاک، می‌گوید ای مکلّف تو شاک نیستی. شاک بودن را در موضوع اخذ نشده ولو واقعاً چیز هست، چون نمی‌خواهد تناقض ولو ظاهراً را به مکلّف ارائه بدهد.

**شاگرد:** اماره الآن دلیلش را فرض کردید چی است؟ اگر نسبت به بناء عقلا باشد هیچ تنزیلی در آن؟

**استاد:** نه تنزیل هست بالأخره، یعنی در واقع می‌خواهد بگوید شما به واقع می‌رسید. اماره علی ای تقدیر

**شاگرد:** عقلا می‌گوید منجز و معذر است

**استاد:** نه، اماره بالأخره با چیز، معذریت و منجزیت که آن در همۀ چیزهاست

**شاگرد:** نه به جهت کاشفیت

**استاد:** نه، به جهت کاشفیت. کاشفیت یعنی معذر و منجز، کاشف است یعنی شما را می‌خواهد بگوید به واقع دارید می‌رسید.

**شاگرد:** یعنی معاملۀ واقع بکن ولی نه به تنزیل می‌رسی

**استاد:** نه به هر حال می‌گوید شما کأنّ به واقع رسیدید. این که درش حالا، این را حالا بعد عرض می‌کنم. این نکته که به هر حال در اماره یک نوع تنزیلی وجود دارد این عقلایی‌اش همین است. ولی حالا آیا تنزیل شک منزلة العلم؟ یا تنزیل المؤدّا منزلة الواقع اینها خیلی روشن نیست. ولی هر کدام از اینها باشد با اخذ شک در موضوع دلیل منافات دارد. اگر شما می‌خواهید بگویید به واقع رسیدید خب مناسب نیست از اوّل بگویید تویی که شک داری به واقع رسیدی، آن کسی که شک دارد به واقع نرسیده. کسی که شک دارد. این نکته‌ای که اینجا وجود دارد نکتۀ لسانی هست و مربوط به اماره است نه مربوط به اصل عملی، این خیلی این بیانی که ایشان می‌خواهد بگوید چون در دلیل اماره شک اخذ نشده است ولی در دلیل استصحاب شک اخذ شده بنابراین این تقریب را بیاورد به نظر تمام نیست. بله آن تقریبی که دیروز از حاج آقا نقل کردم و ایشان این را به عنوان تقریب کلام حاج شیخ ذکر می‌کردند این تقریب به جایی به نظر می‌رسد که محصل تقریبش این بود که ما در واقع در این که برای رسیدن به احکام واقعیه شارع مقدس علم را تمام الملاک نمی‌داند، راه منحصر رسیدن به آن واقع علم نیست، یک سری طرق. هم شارع هم عقلا برای رسیدن به واقع علاوه بر علم یک سری طرقی را فی الجمله می‌دانیم طرقی اینجا وجود دارد، همین وجود فی الجملۀ طرق و اعتبار فی الجملۀ طرق عقلاءً و شرعاً به منزلۀ قرینۀ محفوف به کلام هست که آن وقت شک به منزلۀ عدم الطریق می‌شود. این مطلب حاج شیخ درست است که اینجا شک در ادلۀ اصول به معنای عدم الطریق است ولی نکته‌اش همین هست که از اوّل ما می‌دانیم که شارع مقدس، یعنی این یک فضای، اگر قرار باشد که شک در ادلۀ اصول عملیه به معنای عدم الیقین باشد بما هو صفة التام این معنایش این است که شارع یقین بما هو صفة التام را تمام الملاک برای رسیدن به واقع قرار داده، در صورتی که ما می‌دانیم، یعنی این یک نوع ذهنیت عقلایی محفوف به کلام هست که شارع مقدس علاوه بر یقین یک سری طرقی را هم معتبر کرده و این خودش که ما می‌دانیم علاوه بر یقین یک طرقی را معتبر کرده منشأ می‌شود که از اوّل ظهور یقین در معنای یقین طریقی شکل بگیرد. این اینجوری. حالا یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، مرحوم حاج شیخ اینجا دو تا بیان داشتند، برای این که بگویند یقین در ادلۀ اصول به معنای یقین طریقی و شک به معنای شک طریقی هست. یک بیانش این هست که، بیان اوّلی که، با مضافاً تعبیر می‌کند.

«مضافا الى انه‏ لا يبعد دعوى‏ ظهور العلم‏ المأخوذ في الموضوع في كونه على نحو الطريقية عند العرف» بعد بیانی را ذکر می‌کند.

می‌خواهم بگویم منهای آن بیانی که ایشان ذکر کردند و منهای بیانی که ما از قول حاج آقا برای تقریب کلام مرحوم حاج شیخ ذکر کردیم اینها را کنار بگذاریم چرا علم ظهور دارد در این که علی نحو الطریقیة باشد؟ هر چی ظهور دارد که خودش موضوعیت دارد. معنای این که علم علی نحو الطریقیة یعنی علم خصوصیت ندارد، حکم الجامع بین العلم و سایر طرق معتبره است، خودشان تصدیق می‌کنند دیگر. شما وقتی به یک دلیل می‌گویید مثلاً اکرم الرجل العالم. شما بگویید اینجا رجل خصوصیت ندارد، مراد مطلق عالم است. این که خلاف ظاهر است.

**شاگرد:** آخر ما دلیلی داریم که علم در آن اخذ شده باشد؟

**استاد:** نه فرض این هست که علم اخذ شده دیگر. حالا این را عرض بکنم. ما این که می‌خواهیم بگوییم علم در ادلۀ اصول علم طریقی است، علم خصوصیت ندارد، می‌خواهیم بگوییم در مقابل شکش هم شک طریقی است، در ادلۀ اصول که شک اخذ شده دیگر، یقین هم اخذ شده. در خود استصحاب. لا ینقض الیقین بالشک. رفع ما لا یعلمون، علم اخذ شده دیگر. می‌خواهد بگوید این علمی که در رفع ما لا یعلمون اخذ شده و عدمش موضوع برای اصل برائت هست و شکی که در ادلۀ استصحاب اخذ شده اینها مراد شک طریقی است یعنی عدم الطریق المعتبر لا عدم العلم بما هو طریق تام، عدم مطلق الطریق. علم ظاهرش یک طریق خاص هست، اگر قرینۀ محفوف نداشته باشیم، اگر نکته تناسب حکم عقلایی، یک نکته‌ای که اینجا وجود نداشته باشد باید طریق معنا نکنیم دیگر، باید مطلق طریق نگیریم، طریق خاص بگیریم، من نفهمیدم ظهور. بله نکات بعدی، حالا چه نکته‌ای که ایشان ذکر کرده چه نکته‌ای که حاج آقا ذکر کرده اینها صارف علم از معنای لغوی‌اش است. البته یک نکته‌ای را هم اینجا عرض بکنم مرحوم حاج شیخ در پایان این بحث یک تنبیهی دارد، آخر آخر بحث، در توضیح این که اینجا که یقین را در ادله اصول به معنای طریق معتبر گرفتند توضیح بدهند به چه نحو اخذ شده، در صفحۀ ۶۲۷:

«تنبيه: لا ندعى أن لفظ اليقين في الخبر استعمل في معنى الطريق المعتبر»

لا تنقض الیقین بالشک، یقین به معنای طریق معتبر هست مطلقا.

«و لا ان الشك استعمل في عدم الطريق كذلك، حتى يلزم المجاز في الكلمة، بل نقول: ان الظاهر أن الخصوصية المذكورة ملغاة في موضوع الحكم، و هو غير عزيز في القضايا، كما لا يخفى.»

این تعبیر ایشان. ایشان چی می‌خواهند بفرمایند که ملغاة؟

این دو جور می‌شود توضیح داد. یک جور این که بگوییم ولو مراد استعمالی از یقین خود یقین است، ولی مراد تفهیمی‌اش اعم است. و فرق بگذاریم بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی.

یک جور دیگر این هست که نه این چیزی که در این دلیل اخذ شده خصوص یقین است ولی عرف حکمی را که در مورد خصوص یقین هست این حکم می‌گوید اختصاص ندارد در غیر این مورد هم جاری می‌شود، نه این که متکلم با این کلام غرض تفهیم دارد، به تعبیر دیگر در هر دو مورد از این کلام معنای مطلق طریق فهمیده می‌شود ولی یکی‌شان فهم مخاطب به تبع قصد متکلم للتفهیم هست، یک موقعی به غرض قصد تفهیم با این کلام. یک مورد دیگرش نه متکلم هم با این مطلب این را نمی‌خواهد برساند ولی عرف این مطلب را استفاده می‌کند که این حکم. عرض کردم خیلی وقت‌ها من می‌روم سوال می‌کنم من یک دختری دارم می‌خواهم برایش جهیزیه تهیه کنم، خمس دارد یا خمس ندارد؟ می‌گویند نه شما لازم نیست خمس بدهید. نه من متکلم و نه، نه سائل نه مجیب هیچکدامشان حکم غیر این مورد را با این کلام نمی‌خواهد بیان کند ولی وقتی عرف این کلام را می‌بیند می‌گوید چه فرقی دارد بین این آقا و افراد دیگر؟ این معنایش این است که جهیزیه خمس ندارد. بعضی وقت‌ها از کلماتی که در یک مورد خاص هست عرف الغای خصوصیت می‌کند و آن را عام می‌فهمد. حدس بیشتر من می‌زنم مرحوم حاج شیخ این مطلب را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد این را بگوید که حکم اختصاص به چیز ندارد. البته من تصورم این هست که در ما نحن فیه باید این وجه دوم به قصد تفهیمی برگردد ولی تناقض پیش می‌آید. این را می‌خواهم توضیح بدهم، ببینید یک موقعی هست که طرف می‌آید همین سؤالی که عرض کردم، می‌گوید که من می‌خواهم برای دخترم جهیزیه تهیه کنم باید از همین الآن جهیزیه را کنار بگذارم ۴ سال بعد جهیزیه‌اش را تهیه کنم. می‌گوییم ولو سال گذشته خمس ندارد، خمس بر تو واجب نیست. خب اینجا این که من حکم غیر سائل را بیان نکنم لازم نیست حتماً بیان کنم. ولی ما نحن فیه اینجور نیست. ما نحن فیه ببینید اگر کلمۀ یقین و شک در این روایت به معنای عدم یقین تکوینی باشد، اطلاق دارد. معنای جمله این می‌گوید کسی که یقین داشته باشد اگر بعد از آن شک کند چه طریق وجود داشته باشد چه طریق وجود نداشته باشد باید استصحاب کند. اینجا اگر غرضش از شک خصوص شک، یعنی عدم خصوص علم یقینی باشد علم صد درصد باشد این اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که حتی در موارد اماره هم من استصحاب باید جاری کنم در حالی که فرض این است که این مراد نیست، پس بنابراین متکلم باید این اطلاق را زمین بزند، این زمین زدن اطلاق به این هست که یک قرینه‌ای برای تفهیمی که این اطلاق مراد نیست را اقامه کند.

**شاگرد:** سایر اطلاق و تقییدات هم اینجا لازم نیست تفهیم کند با مقیداتی

**استاد:** ولو با مقیدات آن مهم نیست.

**شاگرد:** اصل تفهیمی از این

**استاد:** نه، مهم این نیست که در آن کلام یا کلام دیگر. بحث این است که علی ای تقدیر باید این را تفهیم کند. باید متکلم این حکم را بگوید در صورتی که استصحاب در قبالش اماره هست وجود ندارد. این را باید تفهیم کند و الا تناقض پیش می‌آید. می‌دانید آن مسئلۀ دیگر اگر من حکم غیر سائل را بیان نکنم مشکلی پیش نمی‌آید ولی اینجا اگر حکم من نسبت به بعضی از صور اطلاق، ظاهر کلام این است که اطلاق دارد، این اطلاق نباید مراد باشد، باید به وجهی از وجوه این را تفهیم کند دیگر تا ظرف عمل بالأخره. آن مهم نیست با این کلام یا با کلام دیگر. بحث سر این نیست که با این کلام یا با کلام دیگر

**شاگرد:** انفهامش اکتفا کند

**استاد:** بحث سر این هست که متکلم باید آن انفهام را قرینه قرار بدهد برای این که این متکلم من این را اراده نکردم، خود همین قصد تفهیم است. ببینید بحث سر این است که آن را می‌خواهد به منزلۀ قرینۀ متصله باید قرار بدهد. قرینۀ این که این اطلاق مراد نیست، آنجا اصلاً اطلاق نداشت. تفاوت این است که اصلاً اطلاق ندارد که باید اطلاق را زمین بزنیم. یک مورد خاصی را بیان کرده نسبت به غیر از این مورد سکوت دارد. متکلم از این مورد حکم آن مورد هم استفاده می‌شود. ولی اینجا حکم هر دو مورد را به اطلاقه می‌گیرد. در حالی که هر دو مورد مراد متکلم نیست، پس باید آن را خارج کند به یک وجهی. یعنی باید یک بیانی برای این که بگوید آن مراد من نیست را بیاورد، حالا هر چی بیان، ولو همین تناسبات حکم و موضوع. بنابراین علی ای تقدیر باید این را برگردانیم به این که قصد تفهیمی متکلم ولو در خصوص با توجه به مجموع ادله، این هست که در جایی استصحاب جاری می‌شود که مطلق طریق نباشد. من فکر می‌کنم ولو عرض کردم به احتمال قوی مراد مرحوم حاج شیخ این هست که می‌خواهد فرق بگذارد بین آن جایی که متکلم قصد تفهیم یک معنای خاص دارد و آن جایی که عرف یک معنای دیگری می‌فهمد. بین تفهیم و انفهام فرق بگذارد. ولی به نظر می‌رسد انفهام تنها کافی نیست. باید انفهام معنای مطلق طریق، این که حکم ثبوتی برای مطلق طریق هست به تفهیم متکلم بیانجامد، و الا به تفهیم متکلم نیانجامد مشکل پیدا می‌شود. حالا این بحث تمام.

البته مرحوم حاج شیخ اینجا بعد از این وارد این می‌شوند که تقریبی که مرحوم آخوند برای ورود کرده این تقریب درست نیست، اشکالات متعدد می‌کنند این را ان شاء الله شنبه در موردش صحبت خواهیم کرد.

**شاگرد:** فردا ساعت یک ربع به یک چه کار کنیم؟

**استاد:** فردا یک ربع به یک همین درر را بخوانیم. نهایة الافکار را هم ببینید. نهایة الافکار این بحثش را در همینجاست. نهایة الافکار بحث جدید تقریباً ندارد. کل بحثی که در نهایة الافکار هست چیز جدید نیست همه‌اش به یک معنا تکرار است. ولی بالأخره یک شیوۀ بیانی که اینجا ایشان بیان کرده این شیوۀ بیان خوب است دیده بشود برای این که کلیت این بحث و نگاهی که ایشان هم دارد به مسئله روشن بشود چون یک نکته‌ای را می‌خواهم در درس بگویم دیدن بعضی نکات کلام، ابتدا کلام آقاضیاء را ببینید و بعد کلام مرحوم حاج شیخ، که عرض کردم کلام آقا ضیاء تقریباً هیچ مطلبی که کلمات آقایان دیگر اینجا نیامده باشد نیست. ولی به هر حال یک مقدار جمع و جور آن مطالب را بیان شده آن را ببینید خوب است. پس، فردا ان شاء الله یک ربع به یک در خدمت دوستان هستیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان